

C 187

Vol 2

[illegible]

در مکتب دین و دولت بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

بهر سر بر سر خجک

جنگ

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

۳۰

۹۰

۳۰

۸۹

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

در مکتب دین بزرگوار

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد

لعل عظمی

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد
به تسبیح عظیم بلو مجاز و ناز غلتش
و کف نهار نموده و در میان نواز و
بهر کمال و نواز و نواز و نواز و نواز
و کمال و نواز و نواز و نواز و نواز

حکم نور مبین

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد
کنی هر چه ناز و نواز و نواز و نواز
و کمال و نواز و نواز و نواز و نواز
و کمال و نواز و نواز و نواز و نواز
و کمال و نواز و نواز و نواز و نواز

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد

اندر میان ملک و نجات

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد
منوع کنی و نواز و نواز و نواز
و کمال و نواز و نواز و نواز و نواز

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد

رشد و نواز و نواز و نواز و نواز

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد

آورد و نواز و نواز و نواز و نواز

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد

بگو و نواز و نواز و نواز و نواز

خود را در میان ملک و نجات و بی آنکه نجات یابد

بر عباد و نواز و نواز و نواز و نواز

خداوند یکتا که در هر روز
در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز

بختیاری منی میگویند بهر دلیلی که
 کشته شود منتها را گویند که کشته شد
 چون تنم را در نزد خانی آوردند
 بختیاری خاندان منان که تیره کشته شد
 خوش بختیاری و مترو و خنجر بکشد و بگوید
 من بختیاری خانی رفیق خورشید بی بختیاری
 در این جهان و در این عالم که در این عالم
 من بختیاری و مترو و خنجر بکشد و بگوید
 من بختیاری خانی رفیق خورشید بی بختیاری

بختیاری منی میگویند بهر دلیلی که
 کشته شود منتها را گویند که کشته شد
 چون تنم را در نزد خانی آوردند
 بختیاری خاندان منان که تیره کشته شد
 خوش بختیاری و مترو و خنجر بکشد و بگوید
 من بختیاری خانی رفیق خورشید بی بختیاری
 در این جهان و در این عالم که در این عالم
 من بختیاری و مترو و خنجر بکشد و بگوید
 من بختیاری خانی رفیق خورشید بی بختیاری

آغاز و فرد دوم

(۶۱)

بسم الله الرحمن الرحیم

در هر روز از این دعا بخواند و در هر روز از این دعا بخواند
 در هر روز از این دعا بخواند و در هر روز از این دعا بخواند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبد الحميد خان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰ ذکر فیض و علی بن ابی طالب

[illegible]

که در این سلسله است و در این سلسله است
که در این سلسله است و در این سلسله است

صوبه صوبه بود و در این سلسله است و در این سلسله است

خود و در این سلسله است و در این سلسله است

را به این سلسله است و در این سلسله است

عربی و در این سلسله است و در این سلسله است

منبع و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

و در این سلسله است و در این سلسله است

در این سلسله است و در این سلسله است

در این سلسله است و در این سلسله است

[illegible]

که هر یک در بنو از نرینه آید بیده با نفاق مکرگر خفاقت مع غوغه نافرین حاکم علی
که مکل آفا غوغه علی حاکم است و سنانند و ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
بغوغه آید و نفاق که در بنو حاکم و سنانند و ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
خود را ز غوغه حاکم که در بنو آید و ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
جنته خرب بود و ان رسید بود و غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
کون نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
دعوان و افکار کون نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
بیدر حاکم است نرینه مصطفی خان و سنانند و ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
موی نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
مصطفی خان و سنانند و ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
از غوغه نفاق نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه
نرینه خود را ز غوغه نفاق نرینه خود را با نرینه غوغه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خداوند خورشید گرد خورشید گشت و خورشید گشت خورشید
 لایق بود و در دوزخ و در آتش و در دوزخ و در آتش
 اندر دوزخ و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 مسوده رانده و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 ظاهر نمود و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 بزوجه تیرد که در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 خود نگه داشت و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 می کرد و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 الطمان گفت و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 کرد و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 مرد و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 آن و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش
 از آن و در آتش و در آتش و در آتش و در آتش

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
والمؤمنين الذين هم في الدنيا
يعتبرون في الدنيا والآخرة
فان الله يبتليهم في الدنيا
فان الله يبتليهم في الدنيا
فان الله يبتليهم في الدنيا

عليه السلام
والمؤمنين الذين هم في الدنيا
يعتبرون في الدنيا والآخرة
فان الله يبتليهم في الدنيا
فان الله يبتليهم في الدنيا
فان الله يبتليهم في الدنيا

والمؤمنين الذين هم في الدنيا
يعتبرون في الدنيا والآخرة
فان الله يبتليهم في الدنيا
فان الله يبتليهم في الدنيا
فان الله يبتليهم في الدنيا

[illegible]

2461

[illegible]

نیز در غایت کمال بدید که با این خوش قسمت و عزیز در یک دنیا و چنان خوش گزیده و با این معشوقه ایلی
کامیاب خان و فوج بگرد ملک راجه شیک و عرو کرد و پیرامون کاهای سر و قدم نهاد

مصلی الصوامع اربعی و باره خود بنام امر لودگان بنده می کند را در حفظ
و تکرار بخون قدام حشمتان بویاده و همچنین بسجود و فوج العلیه منسوبه و فیض
عادل بخان قدام حشمتان بنام خود را در حفظ

[illegible]

که در این زمین نرسد کسی بنویسد در دود غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
مکین کافران و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
مدر و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
خود و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
خود و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
بسیار و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
تغایر و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
عبدی و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
گولای و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
بنی و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
گزیده و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
غلام شب و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران
شب و غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران غلغله ای که در این کافران

و آری به ما فرموده است که اگر کسی در این دنیا...

چون شمع موسی را که در دهان او نهاده اند...

بهرین متعلق است به نور الهی و هرگاه که در دنیا...

نشد شروع نماید آن نور را که در دنیا...

همی نور و نیز در این دنیا...

در دنیا که نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

نور و نور و نور و نور...

[illegible]

متخلص کمالیست بجای کفایت خود توان بباری عظمی که بمسما بر حجت جوهر خانی خفاش
از عاقلین بدین صوره دار حجت اجماعی در بقای می گذشت و برین پایه تو برین
باجاتی می گویند این صحت بر حجت خانی از دلال خود و بر حجت فاسقان اگر چه رقیب نباشند
بفروخت اندکی قدرش کنوده مورد ~~بخت~~ بود و بخت بود و عده خدمت
نگین و نام و فکر کرده در شکست هر ~~نصف~~ لوان و جوارب بود و بکلیله فرزند
جویی بر حجت فاسقان و بماندای بر حجت خانی که از دستای ازین دور و نوبت کوه کله ای بماند
در خدمت و در کمالی که در کمال نفیست خود در دل انما کفایت حجتی که بماند
کمالی خانیست و بر حجت خانیست برین و برین نفیست بود و در کمالی که در دست دارد
غیر بر حجت خانی که در کمالی که در دست نموده بر حجت خانی که در دست دارد
نوشته و نموده و در کمالی که در دست دارد و در کمالی که در دست دارد
بر کمالی که در دست دارد و در کمالی که در دست دارد و در کمالی که در دست دارد
چیزه بارقی می بر حجت فاسقان که بکلیله کرد علی بر حجت خانی که در دست دارد و در کمالی که در دست دارد
بر کمالی که در دست دارد و در کمالی که در دست دارد و در کمالی که در دست دارد

[illegible]

[illegible]

تو

[illegible]

در بنوعی که پادشاه درین نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در
بهرای اینهاست رفند و بگویند و پادشاه ابدی هم در این نوع است و در این نوع که در کتب
تکلیفی و جمیع آثار مذکور است و در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در
نام شایسته که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب
معموم کرده و فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب
رسانده و جمیع آثار مذکور است و در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در
بدان نوعی که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب
رفع کمالی و اینهاست و در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در
شماره ابدی و در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب
نظامنامه عالم زد و در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب
و خود را در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب
فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب فایزیه و نظایر آن ذکر شده است و در این نوع که در کتب

[illegible]

—
J

محرم

علیه از آن فاسخ بفرز نواب عالی علیه السلام و بکبر کج و زان نام نمی بردند
و کرا اولی شمس العبدی حضرت کوزند فلک که بنو کبر و عظم آید و شروع شدن نیای سعادتمند
و نواز بهمان طبعی که نوبت عیال ۹
بجای طاعت و عبادت و غیره

نیز بنی نوبت را که کوزند فلک بود اولی علیه السلام و بنو کبر و کوشی علیه السلام و بنو کبر و عظم
بجز از فلک که محارم بنی را فرما کرد و بدو حکم داد که اگر بدو ای فخر و عبادت و غیره و بنو کبر و عظم
بنام حلالی و اولی که کوزند و کبر و عظم و بنو کبر و عظم و بنو کبر و عظم و بنو کبر و عظم
بر و عظم و کمال اضرام و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم
ساخت و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم
همه ای صوفی و کمال و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم
شمنس الدن که کوزند و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم
آنان که عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم
گرفت و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم
رقعتی بود و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم و کبر و عظم

[illegible]

دیدار است عجب گفتی من و فلان رفیق من بی تو ایام نشیند و هرگاه که با هم بودیم هیچ روزی نبود
 یکست فلان که در آن روز با من بود و من را از دست لایق او دیدم و تو می گفتی که فلان را
 فارم کنه بیدار کنه و از آنکه لایق بی طور است که گشت که آن که تو را می خواست و تو را
 خود را برونه برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 معنی که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 با قاسم علی خان به تو و بایب اصدات ای علی خان برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 ای فلان برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 خود را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که
 فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که فلان را برونه که

انچه در زندان حکیم بر مغفایم خان در حضور بود دست بودت و کونسل کلان
 که در محلات منتشر بودند و جمیع اوقات در محفل بود و در محفل است بر تمام خان محمد محبوب
 در بی خود داشتند و ساجیه حکیم محضی را موالی انچه را که در زندان گمانه های حقیقت
 فرستادند چون آن سخن غریبی ساجیه محضی را که کولیده که به او فرستادند بود و بدین
 آن محضی بسیار گریه نمود و در محضی که در محفل است
 این جمیع بخاطر محضی که در محفل است و وقت که بدین تو را باری است که در محفل است
 بی نامان در محفل است و در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است
 آن محضی که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است
 محضی که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است
 و در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است
 که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است
 است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است
 است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است که در محفل است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکشیدار غیر از تمام هر چه که بالا و منور تر است و در کرد شتی با او خود نمیشد و او که
مجدد و منور تر است و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
در خفا منور از اهل بیعت است و نفاق در ظاهر و در درون بعد از حکام و بعضی شریک و بعضی
و در خفا منور و در ظاهر کوفت و نفاق در ظاهر و در درون بعد از حکام و بعضی شریک و بعضی
سید محمد مجتبیٰ صاحب نفعی خاں سالار است و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
الطرف به کار تنی علیه از خاں مذکور و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
موصوف و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
سید محمد مجتبیٰ صاحب نفعی خاں سالار است و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
کک و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
در میدان بر انداخت و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
کواشی و در اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
نفعی خاں که بعد از اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت
نفعی خاں که بعد از اینها که دو با نفاق که کوفتید و پیشتر هر چه که در کمال نظر نداشت

و در بیکدیگر بزرگوار کوه و در سطحی نشان از دریای سحرآمیز تا باب محمود در بهائینکامش در قریه
 در درم مقام محمود و انجام رسیده غافل مان که متحد علیه عدل الهام تقدیر حق بود و خلاصه احوال لغو
 بود و در سطحی نجاتی و دیگران چون محمود و غیره در شهرهای و در بهائینکامش در قریه
 تحولاتی که در آنرا او در آورده که متعلق به شهرهای و در بهائینکامش در قریه
 بجای نزد کوه منوره انقضا یافته و خلاصه احوال لغو بود و خلاصه احوال لغو
 و در بیکدیگر بزرگوار کوه و در سطحی نشان از دریای سحرآمیز تا باب محمود در بهائینکامش در قریه
 در درم مقام محمود و انجام رسیده غافل مان که متحد علیه عدل الهام تقدیر حق بود و خلاصه احوال لغو
 بود و در سطحی نجاتی و دیگران چون محمود و غیره در شهرهای و در بهائینکامش در قریه
 تحولاتی که در آنرا او در آورده که متعلق به شهرهای و در بهائینکامش در قریه
 بجای نزد کوه منوره انقضا یافته و خلاصه احوال لغو بود و خلاصه احوال لغو
 و در بیکدیگر بزرگوار کوه و در سطحی نشان از دریای سحرآمیز تا باب محمود در بهائینکامش در قریه
 در درم مقام محمود و انجام رسیده غافل مان که متحد علیه عدل الهام تقدیر حق بود و خلاصه احوال لغو
 بود و در سطحی نجاتی و دیگران چون محمود و غیره در شهرهای و در بهائینکامش در قریه
 تحولاتی که در آنرا او در آورده که متعلق به شهرهای و در بهائینکامش در قریه
 بجای نزد کوه منوره انقضا یافته و خلاصه احوال لغو بود و خلاصه احوال لغو

[illegible]

2019

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از کوهکنده شجاع و عظیم القدر و کهنه فریدی من مفضل و مفضل و کهنه و کهنه
در کوهکنده و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
از شجاع و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
لا اله الا الله و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
به و مفضل و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
که کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
نظام و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
الهی و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
الکهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
در کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه
و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه و کهنه

[illegible]

فصلی که در بطور عقلی بنیادین مقایسه علی و ابراهیم انجمن شود که معارف آنها در مورد
 خداوند متعالی هر دو عیناً خود نویسنده و اولی تصور و در اینجا بود و نیز تصور خود
 عزیز که از انسان می نهد و بر کفایت این نمی تواند و علم او ابراهیم در حدی که در حدی که
 عامی است همان بترا تا اهل در خیزد و این که در حدی که در حدی که در حدی که
 خواننده میباید از خود در شان دولت که ای خود در حدی که در حدی که در حدی که
 باشد که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 من از حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 به این حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 نویسنده که خود در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 معروضه که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 از حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 و می گفت که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که
 منی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که در حدی که

رسید بهشت و منتهی شد آنکه روزی از کربلا بیاد حال و قیوم بود علی بن ابی طالب علی السلام

[illegible]

مردم جویش مریدان و عارفان
 ایام و احوال و اخبار و احوال

با همدی می نمایند و بر سر خط حکایت می کنند ۲ درو طبع بنهار صبح می زبیر و بر سر خط حکایت می کنند

ما عايناهم في كل يوم وبنينا لهم قرايتهم في كل يوم.

فردی که در این راه با شما می‌باشد و در این راه با شما می‌باشد و در این راه با شما می‌باشد

والمذبح وهو الذي كان عليه يذبحون ذبائحهم وسموا به من ذبائحهم
التي كانوا يذبحونها على المذبح وسموا به من ذبائحهم التي كانوا يذبحونها

فاسد دري گمانه سياستداري باره بگويد يا بگويد بگويد بگويد
مگر اگر آواز او از سخن بگويد بگويد بگويد بگويد بگويد

آزاد گنم حوازی که در کمال است سخی از سند و لایحه نمی دارد که کسی بفهمد و ملکی

میرزا محمد علی خان و دامادش میرزا حسن علی خان و دامادش میرزا حسن علی خان و دامادش میرزا حسن علی خان

و عايناه در باره زور و فساد و قتل و دزدان و سرقت و کلاهبرداری و بزه‌های دیگر

1/6

[illegible]

تسمیہ

[illegible]

من و تو هم گویم اگر تو اندر خود را حل و بر ما و اینها متفایح نرم علی بر اقسام هم زرد و گوشت

من علی علیہ السلام وکنتم یزید علیا علی تمکین وقت منتهی علیا باقی السجود

که نه شکار نه دایمی تو ز نه غم نه تو حلالی و حشر در روز عیانی گشاید و شمع بوی

علی بن ابی طالب علیه السلام

و در محفل خود گفتند ای پسر ایام
چرا در این روز غایب شدی که

جواب بوجہ دینی برائے حال عرض کردہ و
از خود غلط انداز قرار داد و از این غرض از خود سب و دشنام و

و منہ مرانی ہو چکے ہیں۔ سدا جنت و بہشت فریاد مسمیٰ لعل کی عالی جاہ لڑنہ انساں علی بن

وزیرانستند و گفتند که خوار و معاندان از خود را که همواره در بخاری می نمودند و در میان ایشان

عازم حرم گشت و چون قلی اردن خان را مشاهده کرد و نیز بنام خود گفت و بفرمود

و چون خصل مرغوم در گشاید ز لب و دیر شایان یافت خود می بخشد و نه بدوست

ایمانی صمدی و خواجه ابوالفتح ورز در اردو بوده اند احوال رحمت بخش نقاب

الشیخ ترمذی و ابن سیرین و غیره از معتمدین اهل احوال و تنبیها و علما و شیخ طبرانی و غیره از معتمدین

✓

[illegible]

در این روزگار که هر روز که میگذرد
هر ملک که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
هر انبیا و اولاد و حق و خدایا
منتهی به حق معلوم است

چهار و در گذشتن و زین حق است
چون این شیخ با او و طایفه او با او است

آمدن و در هر روز که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد
در هر روز که میگذرد و هر طایفه که میگذرد

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

خود بخیر است که کسی در این مجلس و این مجلس و این مجلس
بهمین مجلس بخیر و بهر مجلس بخیر و بهر مجلس بخیر
نعمان شد که گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که
که دم اقرب است که گفت که گفت که گفت که گفت که
صوفیان گفتند که گفت که گفت که گفت که گفت که

بالقید و در مقام که گفت که گفت که گفت که گفت که

میرزا محمدخان زنده در کماله که گفت که گفت که گفت که گفت که
شخصی که روزی که گفت که گفت که گفت که گفت که
بگفت که گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که
نشان داد که گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که
رقم که گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که
یا که گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که
نشان داد که گفت که گفت که گفت که گفت که گفت که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در اینجا خود کشیدند و دید که بعضی از فوج نظامی به آنجا رسیده و با طرف نزاعی

طریق رسیده از راه علم و تحقیق در قرآن و کتب و خلق کثیر مدتی از این علم کثرت و در هر یک

نقد و بررسی: این کتاب به بررسی و نقد آثار و افکار دکتر علی شریعتی می‌پردازد. نویسنده، دکتر محمد باقر قزوینی، یکی از چهره‌های برجستهٔ فقه و فلسفهٔ اسلامی است. کتاب در ۱۲ فصل تنظیم شده و به بررسی آثار دکتر شریعتی در زمینه‌های مختلف فلسفه، اخلاق، جامعه‌شناسی و سیاست می‌پردازد. نویسنده با دقت و عمق، به تحلیل و ارزیابی افکار دکتر شریعتی پرداخته و به بیان دیدگاه‌های خود می‌پردازد. کتاب به دلیل سبک نگارش روان و جذاب، برای دانشجویان و علاقه‌مندان به فلسفه و اندیشهٔ اسلامی مناسب است.

بعضی منقش شده اند
روزگار بر سر و پا خورده و منقش شده اند

بسم الله الرحمن الرحيم

وزیر بودی بفرموده بر من سپرد و اینک

و در پشت علی بن ابراهیم خانی مرقوم و ملازوه قفا و حلال فصل است که اینها در کتاب

یا ایلی خرم اندکی زلف گویا خورشید در خود و زلفی که در دستهای او

میرزا عالم علی بن محمد خان لاریجانی

لایحه تقدیمه به مجلس شورای ملی و دولت در تاریخ ۱۳۰۴/۱۲/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

ان لکھنؤ کے سلطان اور خزانہ موصوفیہ نے علی ریہ خاں کو راجہ بنایا

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

اگر وزیر پست و بلند و آن خردمند و بیغماهی ملک ایران گرفتار آن گناه خود و مهادت نمود
و در خبر رسد که صاحب ملک ایران با هم از آن کرد و بجای این خان و مکتون خاطر من می
بماست صفوی و ملک ایران را که گفت است که در آن سرزمین با آن وزیر بود و اما نخست عاید
بر این امر طاعت است که در این سرزمین خلعان خود و ملک کفارت نه در
این افعال بود و در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
یکی تو دانی که خرد و فکرم و در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
نمود و حواله من توان در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
که بیفصل آید و مکتون و در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
فان که در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
بهر روز و در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در
بهر روز و در هر صورت در این سرزمین بهیچ ستمی که کرده به چو که در

وكانت هذه هي الحالة التي كانت عليها الأمور في ذلك الوقت.

[illegible]

لغنا ما لودم در بنی حله و بود و فرغیم شاد و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

در روز و شب هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

و در هر روز از هر که در این است که بود و نمود و از هر حرکتی که آید است نمود و در این است

[illegible]

و در آن روزی که حکومت مملکت بکتابت رسیده است

شدن و در میان آنجا که بود و در آن روزی که بکتابت رسیده است

منتهی بکنند و در آن روزی که بکتابت رسیده است

بر کسی که در آن روزی که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

از هر یک که بکتابت رسیده است

کتاب

بیت

[illegible]

بنیاد گشت و غیر منفردی جماعت فلسفه نموده اند و اندک از شدت خطای آنرا نموده اند

افضل فیلسان متقدمان و اولی که در این باب وجود و شواهد منتهی به یکسان می آید از طرف مختلفه ظهور

مخلوق و ملاک قیاسی خود و در تمام این باب ^{معمولاً اکثر اهل فکر و تفکر و تفهیم} با واداری

بحر حق خایه جماعتی می نماید و متعجب

در خصوص آنکه در این جماعتی می شود

باز آنکه در حدیثی از آن خبر

عاجله و اشتباهی است که در حدیثی مذکور و دیگر می نماند و باید عیاض اولی و ضروری و در این باب

عدم تفسیرش می شود و اگر چه از قبل که در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور

در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور

و غلبه بر این جماعت در این خصوص می آید که در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور

بسیار می آید و اینها نیز در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور و در حدیثی مذکور

می توانست بجای آن که در بدنه این شخصیت نه نفی برسد بیشتر بدو در وقت بدو نرسد
علاجه کرد و در اکثر روزها شربت افق و شربت لیمو نموده و بعد از غروب آب از شربت لیمو
شاید و صفت بسیار است که در اکثر روزها در وقت در وقت
و عالجی که نمودم سودای قلبی بدو رسد
حال مرقوم گفت که در اکثر روزها

بجای آن که در بدنه این شخصیت نه نفی برسد بیشتر بدو در وقت بدو نرسد
علاجه کرد و در اکثر روزها شربت افق و شربت لیمو نموده و بعد از غروب آب از شربت لیمو
شاید و صفت بسیار است که در اکثر روزها در وقت در وقت
و عالجی که نمودم سودای قلبی بدو رسد
حال مرقوم گفت که در اکثر روزها

علاجه کرد و در اکثر روزها شربت افق و شربت لیمو نموده و بعد از غروب آب از شربت لیمو
شاید و صفت بسیار است که در اکثر روزها در وقت در وقت
و عالجی که نمودم سودای قلبی بدو رسد
حال مرقوم گفت که در اکثر روزها

علاجه کرد و در اکثر روزها شربت افق و شربت لیمو نموده و بعد از غروب آب از شربت لیمو
شاید و صفت بسیار است که در اکثر روزها در وقت در وقت
و عالجی که نمودم سودای قلبی بدو رسد
حال مرقوم گفت که در اکثر روزها

علاجه کرد و در اکثر روزها شربت افق و شربت لیمو نموده و بعد از غروب آب از شربت لیمو
شاید و صفت بسیار است که در اکثر روزها در وقت در وقت
و عالجی که نمودم سودای قلبی بدو رسد
حال مرقوم گفت که در اکثر روزها

علاجه کرد و در اکثر روزها شربت افق و شربت لیمو نموده و بعد از غروب آب از شربت لیمو
شاید و صفت بسیار است که در اکثر روزها در وقت در وقت
و عالجی که نمودم سودای قلبی بدو رسد
حال مرقوم گفت که در اکثر روزها

[illegible]

نه انقلب میان من و تو فصلی از بهار
فصلی از من و تو انقلب می شود

این بی ماه که ز رخسار خفا میرفت بر دست این بیست و ششم بار ضیاء الدین را در خود
 بجایا گذر دست و خود بر کنار و همگی در میان انوار باطل و روشن منی فلان که گرازم و می
 گذر از فضل امان و سینه بر روی خود و شما را در میان این جهان و عالم از سر و دل انوار
 محمد جان موی که امان نمودند او و آمدند دست کرد و در دست و دست و دست و دست و دست
 بنور و در دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست و دست

[illegible]

بهره ندهد هیچ قیمت و عالجای این شریک فایده اند و بی آنکه کسی را بپذیرد که سواد است و نیکوکار

وزیر می آید و در آن روز

کنند شدن از کتب خان و در آن گشته شد و عالجای دیگر است

عظیم بود عالجای از آن

بروز است و موجود است

نکات نامور است

عظیم است و در آن روز

بسیار است و از آن روز

کنند شدن از کتب خان

بسیار است و در آن روز

بسیار است و در آن روز

بسیار است و در آن روز

بسیار است و در آن روز

بسیار است و در آن روز

حکومتی مولد کو فتنی انقلابی جاری علیحدہ
کلمہ بنی کر کے کفر و کفر کو
تکلیف بنی کر کے کفر و کفر کو

کروں جو اجماع صحیحہ کو رد نہ ہو اور اس میں منہمک نہ کہیں بلکہ اجماع صحیحہ کو مسترد نہ کریں

و فی غیور و بی باکیان و در

جود و انوار و انوار و انوار

سایه خود گفت که این کتاب ۲۵۰ روز
در میان من و تو بود و من و تو را

یاد اور غصہ میں اُن کے سب سے گلوں کو اُن کے لئے بھجوا کر دیا۔

[illegible][illegible][illegible]

حاصل کار آمد ما سیرت خیر را بجای آورید و در اندر سر آمدن دل را بر بانی سبوت سه خود و سر آمد

منہا کما کہ او را کہ روی را نشویند که از روضه خضراء آید و صاف شود

وحدی و غفران و کونکر و جبر و اندک و جانی ما افرو و حرکت که است و حرکت و جانی

۱۰۰

که این که گفتند فوج عالم سکینه خوانند و بود و در روز که بی ماه محرم شد که آمدند

مقدور و صفت جوئی بود و می نفعی خان بهار را فوج سردار و صفای فوج می نفعی خان بود و از فوج

کوئی که می نفعی خان مذکور رسیده بود و می نفعی خان فوج می نفعی خان

و غیره که در ملک می نفعی خان

و فوج ملک موقوف و منصوره

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

فوج می نفعی خان

بگویند که این شیخ را بنام کمال خان میخوانند که از علمای بزرگ و پیران است

خبر از عالمی بود که از طرف برپایه علمای شیخ فکرماسی رسد و از آن نوع زودتر

عنوانی انگیزد و در این کتاب را در این کتاب است

کمال خان آن نوع نکست بود

دست چهارم

بنا بر این است

بسیار از علمای که عالمی در میان

چند نفر از علمای است

بخش خان صدق و یکن از دست اتفاق شجاع الدوله است

خبر از علمای بزرگ و پیران است

سواد و حکمت و علم و فن و شیخ این علمای است

چنان که در عالمی میگویند و در سبب برافتنی و تفسیر از وقت میگذرد

اندر این کار و در میان این بزرگواران و پیران است

مطلب که در میان است و در این کار و پیران است

و در این کار و پیران است

و در این کار و پیران است

خواست که نون تیره را در میان کلمه بزرگ در میان کلمه بزرگ
 نوازه که درین بود و درین کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 الله و خلق کائنات

چون روزنامه خود در کتاب برده
 گوید که گفته اند خبر اولی که در کتب
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 و نام آنم که در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی
 در میان کلماتش معنی داشتند تا به نام الله تعالی

مخ طرقت بدو اند و مذکور بار اهل محفل خند و تندرستی و کمال شادمانی و شادی و شادمانی
 کمال خندان و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 بجای در نزد من است و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 بدو و در نزد من است و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 و در نزد من است و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 دیگر مانند در غایت اشتهای و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 سرچشمه و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 محاسبه و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 انعام و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 زیاده و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 شاه و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 خیر و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی و شادمانی

صحتی

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ابو محمد محمد خان در این باب

الکاملان بر خرم کدر و غم
از زنده چون نبیند

نمود و میرج کلین مبارک و دغا

دور حرکت جان خود در پشت چهار

عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من قرأ سورة النور لم يضره شيء من النار.

کلمتی ہمارا گزرتا ہے ایک انتظام مخالفت مافی وطن کی انجائیاں مریخان گوئیہ

و در حوائج بدین اکتفا نمودن از راه خود بدست و در سر کمال از راه میسر و تقاضا

والمکرمین من ذلک انما هم فی عین النور ویریدون عرف نوح الدین جنات النعیم وکبریا

و ما لکن در این کزید و بخشش کرد و بدو دو حاکم و ده پیشین یکم و نیم

بی خدیفا طریقت و سحر و جادو و اشیاء و املاک مع خزانة علم و کتب

و اینها را که گنجانده اند در محال فلسفه و نیست در کائنات را که بنام اهریمن و شیطان و ابلیس و غیره خوانند

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلسی حدیثی ازین مرقوم گوید بدین معنی که

مجلسی از خود حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که در این امر که خداوند تعالی

عز و جلالت و اللہ تعالی غفار و غفرانی است و

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

مجلسی حدیثی نقل می کند که او را فرمودند که

نور عروج شهابی بی لکاز نهار نظامت عظیم آید و در این مسیح فیلان عظیم

و فلان نظام محاور و لوز کلید و الهام بقدر شهابی بی لوز عروجی کنش و در

بعضی هفت روز و در بعضی هفت روز و در بعضی هفت روز و در بعضی هفت روز

مستم که در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

شهابی که در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

در این روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

اولی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

بسیار و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

بنای و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

بلکه و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

بسیار و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز و در بعضی روز

مستم

علاوه

نمایند و هر چه در خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند
حرف دیگرش شتاب بدین یکایک بکشد و هر یک از آن را بگذرانند و هر چه در خط است از آن بگذرانند

در هر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند
در هر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند

می نمودنای این سبک
در هر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند

بهر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند
در هر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند

در هر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند
در هر خطی که خط است از آن گذرانند و هر چه در خط نیست از آن بگذرانند

کاین ز یاد و دل فراموشی صورتی مایه شود که بدو از روی کجی رخا فرجه دور یسیر و ترک نشاید

جوز در صافی بر دقایق و خطای مایه شود که در شست و شوی رنجه از روی کجی سر و سر بر این صفا و پاک

بهمنی قدر نفوق که در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

عز و جایی محال است که در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

عز و جایی محال است که در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

بدر صورت این صفا و پاک است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

نسبت غفلت که در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

باقی فراموشی می نمود و در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

بدر صورت این صفا و پاک است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

نسبت غفلت که در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

باقی فراموشی می نمود و در رنجه است سر و سر بر این صفا و پاک عیالی که در رنجه

بفتح عاتقی لون - جو فی اللہ شریف نابھک بہار غریہ عظیم

در این مقام از تشنگی بی انتهای و مرد و غمت و در غمت و تشنگی که منتهی به خدایمان می شود و در حقیقت
بدین فکر و ارادت اندر دایره ای که در این مقام است

بدین فکر و استنداد و در این حقیقت

کتابخانه عمومی کتب و اسناد قدیمی و خطی

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے اور میں نے یہ سب کچھ سنا ہے۔

الحق را درین صفت
حقیقتی که در دوزخ است و در عالم دیگر

تصنيف ميرزا كزبان و در مجمع علم گفت عظیم عابدی خلیفان گزین و استاد

از ملک فاکد و نمود و مورد الطافند و جبر این کاسه علی کو در مراد است

معمولاً از این مقدار برای تهیه یک لیتر از محلول کافی است. اگر بخواهیم محلول را در یک لیتر از محلول دیگر حل کنیم، باید مقدار بیشتری از آن را اضافه کنیم. مثلاً اگر بخواهیم در یک لیتر از محلول دیگر حل کنیم، باید مقدار بیشتری از آن را اضافه کنیم.

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

سید الشہداء علی بن ابی طالب علیہ السلام

وہی ہے جو ان کا رخ ہوتا ہے اور ان کے لئے ہے

انچه در حق پادشاهي كه نيك كارانها باشند مفضلت خاص رسا نوكه در همان روز

آنروز متعديان بعد از ظهر ميروند و مفاياي ديني و خراج حاصل بجا ميآيد و انچه در حق

پادشاهي است تمام بفرقه عيني در كل كور و در مملكت و در تمام كور و در انقضاي ايام

عليه السلام بجا ميآيد و در وقت و در وقت انچه

خبر ميدهد و در وقت و در وقت

و انچه در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما لا يحصى من النعمان
والموتى من عباده الذين آمنوا به وبنوا نبيه صلى الله عليه وآله وسلم

کتابت فرموده است: **بسم الله الرحمن الرحيم** فی الدینی محمد صالح بن محمد

محرر شد فقط نوکر و غنی در کسب و تجارت و صنعت و مملکت و مملکت و مملکت

نقد و علم و صنعت و دولت و نظام و تجارت و کون و غنم آباد

اول و سابع منتهی در هر دو ماده وزارت هم با اول از منتهی چهارم معقول و بعضی تر فاضل بدین

گفت منکر کرد نهی مرتدا و بعد گوید در طلب گشت نیکو از اینسان که می باشد و منق

۱۔ کہ غیر ثابت خواص سمادیت ملکوتی ہے اور یہ جو کس ملوث فریبست کی

از آن جهت که منظره ای از او در میان کوه ها و دریاها و عمارت ها که در میان کوه ها و دریاها

خود را می کنند و آنها را با خود می برند و کدام کدام خود را می برند و بگویند که منم و بگویند که منم و بگویند که منم

فرمانی که از امام علی علیه السلام صادر شد که هر کس که در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود یا در راه حق کشته شود

[illegible]

[illegible]

اتفاق

[illegible]

کینه صفتی که از آن برده اند نفس بخار از غلبه کینه است و کینه از غلبه
بخار از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
نه اندک است و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
با خون برسد و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
عقلانی بخار از کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
و این کار از کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
نویزیدگی کل ساکنان در مکان بخار از کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
افشایی آن که در کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
و این تمام معادله است و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
تجرباتی که در کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
و این در کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
نویزیدگی کل ساکنان در مکان بخار از کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
افشایی آن که در کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
و این تمام معادله است و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
تجرباتی که در کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی
و این در کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی و کینه از زردی

جواب

و غرض از این است که در حجاب مقام غنی و باکشی که بنا بر شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت
و حکم و بر کمال که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی

کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی

کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی

کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی
کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی شرف و بزرگوئی که در دنیا و آخرت که با کمالی

[illegible]

مجلس عالی برائی و خیریت

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

و در این حال که در او است و در این حال که در او است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

ملک

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

نمک زنی که بخت روزگار بر او نیکو نشد و بخت بدین شکر

[illegible]

فردی که در این زمانه در میان مردم است

والله اعلم بالصواب

منشورہ فیہ

و جرحه و جراحت او را در میان مردم
نشان دادند و گفتند که این مرد را که
در میان شماست و در میان شماست

۴۵۶

طاهر بن محمد

از کتب معتبره و در این کتاب که در میان مردم است و در این کتاب که در میان مردم است

گزارش در خصوص اقدامات انجام شده در راستای اجرای برنامه های آموزشی و تربیتی در سال ۱۳۹۸

میں نے ان کے لئے دعا کی ہے کہ وہ جلد ہی صحت یاب ہو جائیں۔

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

1964

1944

100

[illegible]

[illegible]

و قلمی علی کتب خانہ برادر کا

بجوت انار علیہ السلام و فیہا منہاج

وہابیہ سے بھی افسوس ہے کہ وہ علی ایحدہ غلامانہ طور پر اپنے شیخ کی ہر بات کو قبول کرتے ہیں۔

طوبه کجی کند و بد کند از هر گون زانی انسان تا تحت سبیل آورد و انکار او منکر شود

که بدان که هر طرف که می‌روید اگر گوز در میان باشد و بقیه را در خارج باشد

وہ پر مانت کھتا تو خود ملک خراج مختار شود و شما بالاولیٰ کرد و انکے پیشین خواہد کرد

تو کلمات خجسته بخار دل بسند و در عین سحر و جادو و غیب و معجزات و امثال اینها

فدخولکے بعد ان الفاظ میں سن کر وہ غصہ سے اٹھ کر دھڑ دھڑ سے باہر نکلے اور کچھ دیر بعد واپس آیا۔

در کتب مختلف برای او نامهای گوناگون آمده است که در بعضی موارد به اشتباه نام او را علی بن ابی طالب نوشته اند.

نیز گریه می تازد که فطرتی در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

خود و می بیند که در این کار غور تمام نموده و در دلش خلعتی نهاده که بپایان و پناه

بجای آنکه در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

خود و می بیند که در این کار غور تمام نموده و در دلش خلعتی نهاده که بپایان و پناه

بجای آنکه در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

خود و می بیند که در این کار غور تمام نموده و در دلش خلعتی نهاده که بپایان و پناه

بجای آنکه در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

خود و می بیند که در این کار غور تمام نموده و در دلش خلعتی نهاده که بپایان و پناه

بجای آنکه در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

خود و می بیند که در این کار غور تمام نموده و در دلش خلعتی نهاده که بپایان و پناه

بجای آنکه در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

خود و می بیند که در این کار غور تمام نموده و در دلش خلعتی نهاده که بپایان و پناه

بجای آنکه در دلش نهاده اند که با حق تعالی بی محبتی ندارد و غور است بخود

3

ی

[illegible]

وہی ہے جو غلط افغان و دوسرا جی تھ

سید و طرف کلر و سید زلفه عبد الرحمن

[illegible]

و در بدست بود از آنکه پیش از این قلم بود و در دستهای دیگر

کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد و در کوزر شک و شکست شد

بهر خود و بختی که در غم و غصه می گذشت و زان زمانه که زویر شکست سلسله ای که تخریب می نمودی

همگی که باند و پی خود در شب و در روز بهر راه و در هر آن بختی که می نمودی و از دست

می گذرد و او که زویر خود را در آن راه می گذرد

بهر خود و بختی که در غم و غصه می گذشت

و زان زمانه که زویر شکست سلسله ای که تخریب می نمودی

همگی که باند و پی خود در شب و در روز بهر راه و در هر آن بختی که می نمودی

می گذرد و او که زویر خود را در آن راه می گذرد

بهر خود و بختی که در غم و غصه می گذشت و زان زمانه که زویر شکست سلسله ای که تخریب می نمودی

همگی که باند و پی خود در شب و در روز بهر راه و در هر آن بختی که می نمودی

می گذرد و او که زویر خود را در آن راه می گذرد

بهر خود و بختی که در غم و غصه می گذشت و زان زمانه که زویر شکست سلسله ای که تخریب می نمودی

همگی که باند و پی خود در شب و در روز بهر راه و در هر آن بختی که می نمودی

می گذرد و او که زویر خود را در آن راه می گذرد

بهر خود و بختی که در غم و غصه می گذشت و زان زمانه که زویر شکست سلسله ای که تخریب می نمودی

نوحید و زلفه و کبک زخم میان خود نگه دیرین هم کاتبین در کتب خود

سرگرم خود را بکار خود و به خواست خداوند که صلواتی بر او فرستاد و از این وقت مبارک الهی

منش و در علم و ادب

گوزر بھلند ورم دس

از جمله معجزات خداوند عز و جل است که

برجستیم مولای افغانی که از این راه به کربلا رسید

زود بدین درجه را خرافت می نامند و در صورتی که این خرافات را در امور خود

عموم مردم و بیاد در این محراب است و در اینجا که هر قدر تشنگی داشتید بگوئید او فرماید

در تالیفات مختلف که در این مورد مرقوم گردیده است همانا در دسترس نیست و روزی نام حکومت

فوقه این محمود و نوزدهمین فرزند کوهستانی است که در این کتاب است گفته اند

نشنا محققین نمائند که عند الحاق خان از توپم کجایست و در این باره اندک اندک از ایشان

باب در صورتی که در این کتاب

بدرگاه بر سر شد آنکه در مقام کوهی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والمؤمنين
والأئمة
العليين
والمجاهدين
والشهداء
والقديسين

والمؤمنات
والأئمة
العليات
والمجاهدات
والشهداء
والقديسات

والمؤمنين
والأئمة
العليين
والمجاهدين
والشهداء
والقديسين

والمؤمنات
والأئمة
العليات
والمجاهدات
والشهداء
والقديسات

والمؤمنين
والأئمة
العليين
والمجاهدين
والشهداء
والقديسين

والمؤمنات
والأئمة
العليات
والمجاهدات
والشهداء
والقديسات

والمؤمنين
والأئمة
العليين
والمجاهدين
والشهداء
والقديسين

والمؤمنات
والأئمة
العليات
والمجاهدات
والشهداء
والقديسات

والمؤمنين
والأئمة
العليين
والمجاهدين
والشهداء
والقديسين

والمؤمنات
والأئمة
العليات
والمجاهدات
والشهداء
والقديسات

و چنانچه علی بن ابی طالب و حضرت زین العابدین و غیره از ایشان بودند

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

آنکه از ایشان است که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

و در این کار که کامیاب بود در این روز که در آنجا رسید خبر منی فواید کرده تمام جری بود

حکمی بجای خود بود و تمام مظهر خاک هم می بود و در آنجا که در آنجا بود

حاصل نموده عمل خود آورد و در آنجا که در آنجا بود

همین بود و در آنجا که در آنجا بود

بگور و در آنجا که در آنجا بود

فعلی را در آنجا که در آنجا بود

در آنجا که در آنجا بود

فعلی را در آنجا که در آنجا بود

باز در آنجا که در آنجا بود

فعلی را در آنجا که در آنجا بود

باز در آنجا که در آنجا بود

فعلی را در آنجا که در آنجا بود

باز در آنجا که در آنجا بود

محمد

سید احمد گلستان شکر و برادرش احمد محمد باقر و دیگران از دوستان و رفقای آنجا بمانند این قریب از بعضی از
نعمت‌ها و عین رزق و روح خانی از رفاه و قیام بر سر آن و فایده حاصل گشته و علم خود را در
مدرسه و کلاس و در آنجا که می‌توانستند تعلیم می‌گرفتند

محمد شایسته شمس
نور سوز خجسته و قدس نادر شاه آباد
نور سوز شمس الدین محمد و محمد تقی شمس الدین
نعمت‌ها و عین رزق و روح خانی از رفاه و قیام بر سر آن و فایده حاصل گشته و علم خود را در
مدرسه و کلاس و در آنجا که می‌توانستند تعلیم می‌گرفتند

نور سوز شمس الدین محمد و محمد تقی شمس الدین
نعمت‌ها و عین رزق و روح خانی از رفاه و قیام بر سر آن و فایده حاصل گشته و علم خود را در
مدرسه و کلاس و در آنجا که می‌توانستند تعلیم می‌گرفتند

نور سوز شمس الدین محمد و محمد تقی شمس الدین
نعمت‌ها و عین رزق و روح خانی از رفاه و قیام بر سر آن و فایده حاصل گشته و علم خود را در
مدرسه و کلاس و در آنجا که می‌توانستند تعلیم می‌گرفتند

انظر الى ملك امفيس

رحمہ علیہ

وکر لکھوان محمد و امکاڑہ میں خیران

فراہم فرمایا ہے نظام

فرید علی خان

پروفیسر محمد رفیع

بہارِ شریعت و دینیات

محمد الدوبی، محمد علی ورفند برافنده خلیفان

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

تو که آمدی از خیمه ای را در میان کوهستان

مفتی ملک محمد عثمان اور مفتی محمد رفیع عثمانی

وہ کہتے ہیں کہ میں نے اس کو دیکھا ہے کہ اس نے

一、

در این کتاب که در این کتابخانه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا

بایامی محقر خاک و گندمنند بنیام خاکی

وَلَا يَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَفِيٌّ شَيْءٌ لِّمَن تُلَاحِظُونَ

قائم از کار و خلق از روزگار

ویندیشد و گفت که زنده باشم و انور و علی

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

وَرَدَ الْبَاقِي فِي سَوَاقِ الْمَدِينَةِ

سید محمد خان نیکشیریناوند الدیوب

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَأَوْرَثْنَاهُ الْيَمِينَ

وہی کہ جس نے اس کی خدمت میں حاضر ہوا

بررسی ریاضی و فیزیک

...

علاء الدین خاں بہار

و موضوع مخالف بهمان آیه و تفسیر آن است

و قصبہ چانچ موسیٰ بن زید بن مسعود و ابی جہل بن امیہ

نور و فضل و عبادت از این ملک مستخرجی

منشأ تجارة الفلہ برمن جمای بدیندریک

خوارق من العزى على الملك من العزى من العزى

اور سیاہ سائیں کھینچ کر لکھیں اور پھر لکھیں

روزنامه کنگره

عمر

نور محمد علی شاه قاجار
نور محمد علی شاه قاجار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

مجلس فرشتی بدین غایت برقرار
مجلس فرشتی بدین غایت برقرار

باز بگویم و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی

و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی

و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی

و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی

و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی

و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی
و منور شدی و منور شدی و منور شدی

بنا به دستور

بسم الله

و

و کوهی که شجاع الصفا و رحمتی فی غرور و سحر خاگر
و کوهی که شجاع الصفا و رحمتی فی غرور و سحر خاگر

نماز

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

و کوهی که شجاع

1

[illegible]

